

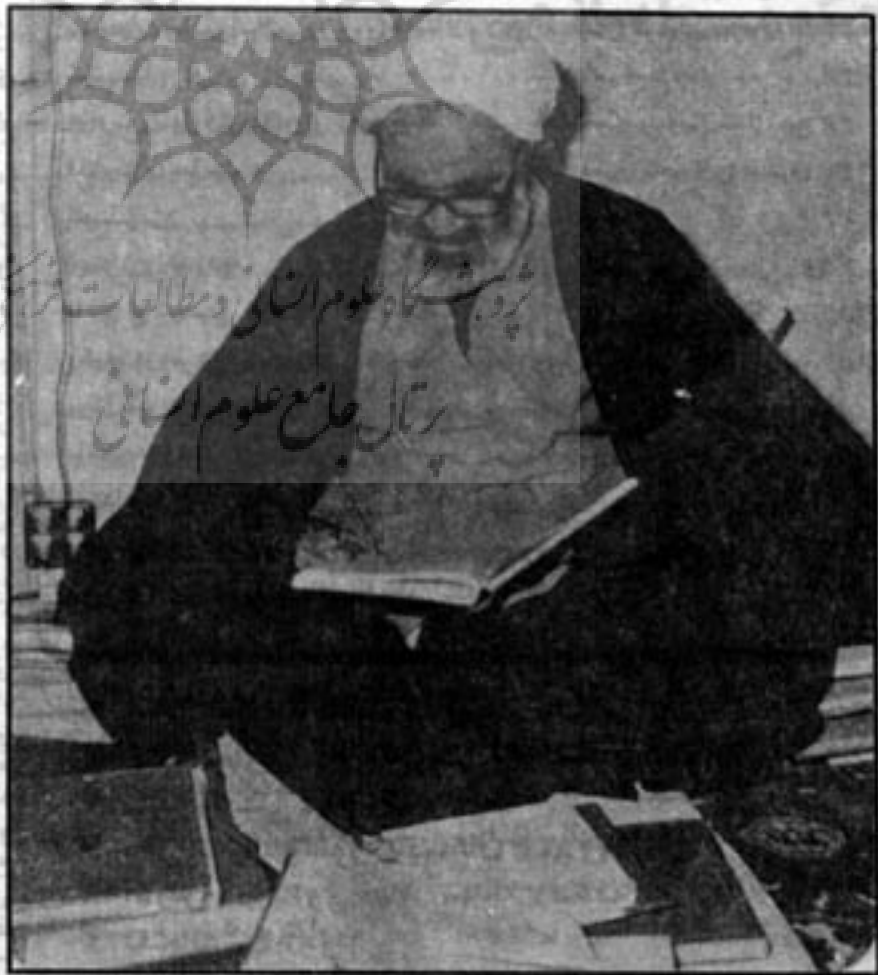
آیت الله العظمی منتظری

درسهای از نهج البلاغه (خطبه ۲۷)



- منتشر نشده -

خطبه جهاد



"... اما بعد فان الجهاد باب من
ابواب الجنة"

- پس از حمد و ثنای پروردگار، همانجا جهاد (در راه خدا) دری است از درهای بهشت. یکی از درهای بهشت را "باب - المجاهدین" می نامند یعنی باب آبهائی که جهاد در راه خدا کردند.

"فتحه الله لكاه اولیائه" - خداوند این در را باز کرده ولی هر کس توان رفتن به بهشت از این در را ندارد، زیرا این در، مخصوص خواص است، مخصوص دوستان خاص خداست که هدفی جز او ندارند و برای دفاع از حق و حقیقت جهاد می کنند.

"و هو لباس التقوی"
- جهاد، لباس تقوی است. در قرآن - آمده است:

"و لباسٌ لتقوی ذلک خیر"
- پوشش تقوی بهتر است، و در اینجا حضرت امیر (ع) می فرماید: جهاد، لباس و پوشش تقوی است. تقوی یعنی انسان حالت نگهداری داشته باشد. اصل کلمه "وقی" از ماده "وقایه" است، به معنای نگاهداشتن. اگر انسان حریم خدا را نگاه دارد، خودش را از گناه و معصیت مصون و محفوظ دارد، به او می گویند انسان مانتقوی و اما اینکه حضرت می فرماید جهاد، لباس تقوی است یعنی همانطور که لباس، انسان را از سرما و گرما حفظ می کند، جهاد هم تقوی را در وجود انسان نگهداری می کند. با جهاد مجاهدین، حکومت تقوی پابرجا و برقرار است. این یک احتمال است. و اما احتمال دوم این است که کلمه "اهل" مفروض و مقدر باشد یعنی جهاد لباس اهل تقوی است. بنابراین جهاد، اهل تقوی را حفظ می کند پس اگر جهاد نباشد، اهل تقوی متفرق و

قسمت دوم

متشنت می شوند و از بین می روند. با تقوی است که اهل حق می توانند روی پای خود بایستند. و اما احتمال سوم این است که لباسالتقوی اضافه بیانیه باشد. جهاد لباسی است که آن لباس عبارت است از تقوی بنابراین لباسالتقوی بهترین پوششی است که انسان را از گناه نگه میدارد و بالاترین مرتبه تقوی جهاد است برای اینکه اگر کسی از جان و مالش بگذرد، این انسان در برابر باطل بالاترین ایستادگی را خواهد کرد.

"درع الله الحمیة": این جهاد زره محکم خدا است. (درع بمعنای زره و حصین بمعنای محکم است)

"و جنته الوثیقة": جنة یعنی سیر، سیر را در جنگها بلند می کردند که در مقابل اسلحه دشمن محفوظ باشند. وثیق یعنی محکم و استوار.

جهاد آن سیر محکمی است که بوسیله آن می توانید اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ کنید.

بسی آمده های ترک جهاد

"فمن تركه رغبة عنها لبسه للثوب الذل" - هر کس جهاد را ترک کند در حالی که از آن اعراض کرده است، خداوند جامه ذلت را به او می پوشاند. "رغبة" اگر به "فی" متعدی شود معنایش تمایل به چیزی داشتن است ولی اگر به "عن" متعدی شود معنایش اعراض از چیزی می شود.

"وشله البلاء" - شله "معنایش لباس روپوش است که مشتمل بر انسان می شود یعنی انسان را در بر می گیرد مانند عبا. اگر "شله البلاء" را عطف بر "ثوب الذل" بنمائیم معنایش این است که خداوند لباس ذلت و عبا را به او می پوشاند. ولی

سور قیامه

اِنَّا بَنَعْنَا مِنَ الْجَهَادِ بَابٌ مِنَ الْبُزْبِ الْجَنَّةِ ، فَتَحْنَا لَهَا بَعْدَ لَوَاكِبِهِ ، وَهُوَ لِيَسْ التَّقْوَى ، وَدَرَعُ لَهَا الْحَمِيَّةُ ، وَجَنَّتُهُ الرَّيْفَةُ فَمَنْ تَرَكَ رَغْبَةً عَنْهُ اَللَّهُ تَوْبُ الْاَذَلِّ ، وَشَيْئَةُ الْبَلَاءِ ، وَوَيْتٌ بِالْعَصَابِ وَالْقَمَامَةِ . وَضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْاِثْمَانِ ، وَادْبِيلُ الْحَزْ بِنَهْ . وَيَنْضِيعُ الْجِهَادِ ، وَيَسِيمُ الْغَضَبِ ، وَيَسِيعُ الضَّعْفِ الْاِقْرَانِي قَدْ دَعَوْتِكُمْ اِلَى قِتَالِ مَوْلَاهُ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا ، وَبِرًا وَافْتِرًا ، وَكَلَّمْتُ لَكُمْ : الْمَرْوَمُ قَبْلَ اَنْ يَخْرُجُكُمْ . فَوَاللَّهِ مَا لَمْ يَرَى قَوْمٌ قَطُّ فِي حَضْرَةِ رَجِيمٍ اِلَّا قَالُوا : قَتَلْنَا كَلْمًا ، وَتَخَذَلْتُمْ حَتَّى شَسْتُمْ عَلَيْكُمْ الْقَارَاتِ ، وَوَلَيْتُ كُنْتُمْ عَلَيْنَا الْاَوْحَانُ ، وَقَدْ اَصْرَعْتُمْ وَقَدْ وَرَدَتْ حَيْبَةُ الْاُنْسَانِ . وَقَدْ قَتَلَ حَسَانُ بْنُ حَسَانَ الْبَكْرِي . وَارْزَانُ حَيْبُكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا . وَقَدْ بَلَّغْتَنِي اَنْ الرَّجُلُ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ . وَالْاُخْرَى الْمَعَانِي . فَيَسْتَرْجِعُ حَيْبًا وَقَلْبًا وَقَلْبًا وَقَلْبًا ، مَا تَسْتَفِيعُ بِنَهْ اِلَّا بِالْاِسْتِزْجَاعِ وَالْاِسْتِزْجَامِ ثُمَّ اَنْصَرَفُوا وَالْاَبْرِي مَا تَانَ رَجَلًا مِنْهُمْ كَلْمًا ، وَلَا اَرِيْقُ لَهُمْ نَمًا ، فَلَوْ اَنْ اَمْرًا سَلِمًا مَا تَانَ مِنْ بَعْدِ هَذَا اَسْفًا مَا كَانَ بِوَعْلُوسًا ، بَلْ كَانَ بِوَعْلِي خَيْرًا ، فَيَا حَيْبًا حَيْبًا - وَاللَّهِ - بَيْتُ الْقَلْبِ

در بعضی از نسخ "شله" به صورت فعل آمده است که در آن صورت معنای جمله چنین می شود: خداوند لباس ذلت را به او می پوشاند و او را شامل بلا می کند.

"و دیت بالصغار والقداة" - ذلیل و خوار می شود، صغار و قدا، هر دوی معنای کوچکی و حقارت است.

"و ضرب علی قلبه بالاسهاب" - اینچنین افرادی که جهاد را ترک میکنند بر قلبشان بردها و سدهائی زده می شود که درک آنها هم از بین می رود.

هنگامی که غریبها می خواهند کشوری را اشغال کرده، اقتصاد آنها را قبضه کنند، نخست فرهنگ مردم را از آنها می گیرند و روحیه آنان را تضعیف می کنند، به نحوی که دیگر مردم قدرت ادراک خود را از دست می دهند و نمی توانند بفهمند که استعمار بر آنها چیره شده است و آنها را استثمار میکند، خیال می کنند که خلق شده اند برای توسری خوردن و نوکریگانان بودن! و همچنین نمی توانند تشخیص بدهند که سر نوشت کشورشان را باید خود بدست بگیرند و به

دیگران واگذار نکنند! و بالاتر اینکا دراک انسانیت را هم از دست می دهند!

"و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد" - و برای اینکه این شخص جهاد را ضایع کرده حق از او گرفته می شود. شیخ محمد عبده و برخی دیگر این جمله را چنین معنی کرده اند: "حارت الدولة للحق بدله" یعنی دولت و حکومت، بجای اینکه به او داده شود، از آن حق می شود، در این صورت معنایش این می شود که حضرت امیر - علیه السلام - به اصحابش می فرماید: شما اگر جهاد را ترک کنید، ذلیل می شوید و آن وقت دولت از شما گرفته شده و از آن حق می شود! و بنابراین سخن حضرت علی (ع) دولت معاویه را حق می دانند! بنظر من این معنی درست نیست.

این میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه چنین می فرماید:

"ادیل الحق من فلان ای غلبه علیه عدوه" در اینجا ادیل از باب افعال بمعنی ازاله است. پس اگر ادیل الحق منه گفته شود معنایش "ازیل دولت الحق منه" می باشد. چون

او جهاد را ضایع کرد، اگر هم حقی داشته باشد، حشش پایمال می‌شود. بنظر می‌آید که این معنی درست است.

"و سیم الخسف" - چنین آدمسی را وادارش می‌کنند که ذلیل شود "سیم" فعل مجهول از "سام" است. در قرآن هم از این ماده آمده است: "يَسْمُونَكُم سَوَاءَ الْعَذَابِ" ای یکگفونکم سوا العذاب. شما را وادارش می‌کنند که بدی عذاب را بپذیرید. "و منع النصف" نَصْفٌ وَ نَصْفٌ وَ نَصْفٌ خوانده شده ولی مشهورش نصف به معنای انصاف است و تمام این کلمات به معنای عدالت آمده است. منع النصف یعنی این آدم متنوع و محروم از عدالت می‌شود، زیرا در صورتی که جهاد را ضایع کند،

کنید، پیش از آنکه آنان با شما جنگ کنند. پس از اینکلمات اسلام و اهل حل و عقد با حضرت علی (ع) بیعت کردند، دیگر برای احدی عذر و بهانه‌ای نبوده است که از اطاعت حضرت سرپیچی کند و چون معاویه تمرد و سرپیچی کرد، وظیفه تمام مسلمانان این بوده که با او به ستیز برخیزند، زیرا کسانی که در برابر حکومت حق قیام می‌کنند در اصطلاح فقها آنان را لُغَاةٌ (جمع باغی) می‌نامند و در این صورت وظیفه مسلمین است که با او مبارزه کنند و او را بر سر جای خود بنشانند.

"فوالله ما غزى قوم لى عقر دار هم"
"الا ذلوا"

این جمله، یکی از قسمتهای بسیار جالب

امیر المؤمنین (ع):

به خدا قسم هیچ ملتی در میان خانه خودش

مورد حمله واقع نشد مگر آنکه ذلیل و خوار گردید

دشمن بر او چیره شد و مظلوم رومی دارد.

شکوۀ درد آلود امام

تا اینجا حضرت تعریف جهاد و عواقب ترک آنرا بیان کرد. اکنون وارد اصل موضوع می‌شود و می‌فرماید: من بارها شما را دعوت کردم که در برابر ارتش معاویه قیام کنید و شما کوتاهی کردید:

"الوانی قد دعوتکم الی قتال هؤلاء القوم لیلًا و نهارًا و سرا و اعلانا" - هان! آگاه باشید! من شما را روز و شب، آشکار و پنهان دعوت کردم به جنگ کردن با این قوم، "وقلت لکم اغزوه قبل ان یغزوکم" - و به شما گفتم: با آنها جنگ

خطبه است که به صورت حکمتی آموزنده از زبان حضرت امیر (ع) بیرون آمده است. می‌فرماید: به خدا قسم هیچ ملتی در میان خانه خودش مورد حمله واقع نشد مگر آنکه ذلیل و خوار گردید پس باید در مرز، جلو دشمن را بگیرید و نگذارید دشمن وارد خانه‌های شما شود. و این از نظر روانی هم یک واقعیتی است، زیرا اگر جنگ در کشور شما آمد، شما قهرا شکست می‌خورید و لشکر دشمن روحیه و اعتماد به نفس پیدا می‌کند، زیرا در طرف مقابل چندان قدرتی نمی‌بیند و شما که مورد هجوم قرار گرفتاید روحیه خود را از دست می‌دهید. این در اثر یک علت طبیعی و روانی است، حال هر چه خواهی نامش بگذار. می‌توان گفت که این

علت روانی همان واهمه است که در اثر تلقین پرورش یافته و یک حالت سستی و ترس در انسان به وجود می‌آورد.

بیماری را اگر تلقین کنند که چقدر رنگ پریده! گویا حالت خیلی بد است! اگر مرض اندک هم باشد در اثر تلقینات، زیاد می‌شود و همچنین به عکس اگر مریض را تلقین کنند که الحمد لله حالت خوب شده رنگ و رویت باز شده، گویا بهبودی یافتند ای! همین تلقینات، چنان او را قوت و نیرو می‌بخشد که اثرش از دارو هم بیشتر است و بسا کسالتش هم برطرف گردد.

در مورد جنگ هم چنین است: هنگامی که عراقیها به کشور ما یورش آوردند، و در اثر احمال و با خیانتی که شده بود، ارتش و مرزداران مقاومتی نشان ندادند بلکه خود را هم باختند! تا اینکه دشمن به داخل هجوم آورد و بعضی از شهرهای ما را تصرف کرد، این یورش چه تاثیر بدی در روحیه‌ها گذاشت؟! یک افسر عراقی گفته بود: اصلا کسی جلوی ما را نگرفت ما همینطور به پیش می‌رفتیم و هر آن، جرات ارتش ما بیشتر می‌شد.

تا اینکه بحمد الله در اثر انجام ملت و تجدید قوا و فرار خائنین و هماغه‌های سب و سب و نیروهای مردمی با ارتش و زاندارمری و دیگر نیروهای مسلح، سرانجام توانستند دشمن را با ذلت به عقب برانند و آنان را از بین ببرند. ولی در آن هجوم نخستین چقدر تلفات دادیم و چقدر مرزداران ما خودشان را باخته بودند و در مقابل، چقدر عراقیها با روحیه قوی پیش می‌آمدند! این یک واقعیتی است انگار ناپذیر که هیچ ملتی در وطن خود مورد هجوم دشمن واقع نمیشود مگر اینکه ذلیل می‌گردد.

سستی مردم و نفوذ و

وحشیگری دشمن

حضرت امیر (ع) اعتراض این است که: شما چه نشتاید؟ سفیان بن عوف غامدی از طرف معاویه آمده و به شهرهای شما بوزش سرده است ولی شما به جای اینکه با او بمقابله بپردازید "فتواکلتم و تخا ذلتم" کار را به یکدیگر واگذار کرده و همدیگر را زبون و خوار کردید.

"تواکل" از ماده وکالت و از باب تفاعل است. وقتی می گوئیم کسی را وکیل کردیم یعنی کار خود را به او واگذار نمودیم. در اینجا معنایش این است که هر یک کار را به دیگری واگذار می کنند و در نتیجه هیچکدام کار را انجام نمی دهند.

در اسلام دو نوع جهاد داریم:

۱- جهاد دفاعی ۲- جهاد ابتدائی
در جنگ ابتدائی تا امام و رهبر دستور ندهد، نباید مردم هجوم بیاورند، بلکه برخی از فقها گفتند مراد از امام در اینجا امام معصوم است و این خود - در فقه - محل خلاف است.

ولی در جهاد دفاعی - یعنی هنگامی که کفار هجوم آورده اند به کشور اسلامی - اینجا دیگر نباید منتظر دستور امام باشند بلکه بر هر مرد و زن (حتی زنهایم وظیفه شان دفاع است) واجب است که برای حفظ اسلام و کشور اسلامی دفاع کنند و نیایستی هر کدام کار را به دیگری محول نمایند.

سفیان بن عوف غامدی به شهرهایی که زیر نفوذ امیرالمؤمنین (ع) بوده، هجوم آورده است. در اینجا وظیفه همه مردم این بوده است که از مرزهای اسلام دفاع کنند ولی آنها کار را به یکدیگر واگذار می کردند

و از این راه خود را خوار و ذلیل می نمودند "حتی شنت علیکم الغارات" در خانه نشستید و به قیام نپرداختید تا اینکه جنگها و غارتها یکی پس از دیگری بر شما وارد شد "ش" و "سن" هر دو به یک معنی است با این فرق که اگر فرموده بود سنت علیکم - الغارات یعنی بصورت بی در پی غارتها بر شما انجام شد ولی در کلمه "شنت" (بسا حرف شین) معنایش این است که هر چند وقت یکبار بر شما غارت و جنگ انجام می شود. و همانطور که در خطبه بیست و پنجم دیدیم که بسریین اسی ارطاه به دستور معاویه هجوم آورده بود، و پس از آن - به یک فاصله زمانی - سفیان غامدی بوزش آورده است. پس در حقیقت غارتها متفرق و قاصله دار بوده است.

"و ملکت علیکم الاوطان" - و شهرهای شما را از دست شما گرفتند.
"و هذا اخوفنا" اینجا حضرت اشاره به داستان بوزش سفیان غامدی می کند.

کرده که از تشرق فترات هم گذشته است. در آن وقت حسان بن حسان بگری از طرف حضرت امیر (ع) فرماندار شهر انبار بود. او مردم را به جنگ و دفاع دعوت کرد ولی در اثر سستی و بی ایمنی فرار کردند. ناچار با سی نفر از مؤمنین به دفاع برخاست و خودش هم شهید شد.

"و قد قتل حسان بن حسان البکری"
"و ازال خیلکم عن سالحها"
- آن غامدی، حسان بگری را کشت و سواره نظامهای شما را شکست داده و آنان را از سر مرز بیرون راند "سالح" جمع "سلح" است یعنی محل جمع سلاح.

همه جای مرز نمی شود مکان عبور باشد زیرا بعضی از جاهایش همیشه زار و باکوه است ولی بالاخره یک جایی برای عبور نیرو دارد مثل تنگه جذابه یا فکه که مرکز عبور نیرو است و در آنجا همیشه مرزداران با سلاح عبور می کنند. در اینجا حضرت می فرماید که دشمن، مرز داران شما را از مراکز سلاح

هنگامی که کفار به کشور اسلامی هجوم آورده اند،

نباید مردم منتظر دستور امام باشند بلکه بر هر مرد

وزن او واجب است از اسلام و کشور اسلامی دفاع

بیتال جنگ علوم انسانی

می فرماید: این برادر غامد است یعنی این برادر طایفه غامد است. از آن قبیله است حضرت در اینجا اسم دشمن را با فحش و ناسزا نمی آورد زیرا دشمن کارش دشمنی است، گله را باید از دوست ست کرد و چون حضرت گله از دوستان دارد، اسم دشمن را با ناسزا نمی آورد.

"وقد وردت خيلة الانبار" - ارتش سواره او، وارد شهر انبار (شهری در شرق فرات) شد دشمن اینقدر جرات پیدا

خود بر طرف کرده و آنها هم شکست خوردند
"ولقد بلغنی ان الرجل منهم کان"
"یدخل علی المرأة المسلمة و الاخری"
"المعاهدة فینترع حجلها و قلبها و"
"وقلائدها و رعشها"

- به من خبر رسیده است که بعضی از افراد ارتش مهاجم وارد خانه ها شده اند و کوشورها و دستبندهای زنها و خلخالها - پستان را به زور از گوش و دست و پای آنها بیرون آورده اند، چیزهای مسلمان و چه زن -